**بسم الله الرحمن الرحیم**

**خبر الواحد**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه سی و چهارم\_26 آذر 1397**

بحث از اینجا شروع شد که در آیه نبا اگر مفهومی باشد، تعلیلی هم هست، تعلیل این بود که ان تصیبوا قوما بجهالة. اگر جهل مقابل علم باشد، نسبت بین تعلیل با آن مفهوم شرط چیست؟ چون مفهوم شرط این است که از خبر عادل تبین نکنید و علت می گوید هر چه که علم نیست را کنار بگذارید. چطوری بین مفهوم شرط و تعلیل جمع کنیم.

فرمایشاتی بزرگان داشتند همه را نقل کردیم.

چون در این بحث سخنی از تخصیص و تخصص و حکومت و ورود امد من یک اشاره ایی به این اصطلاحاتی بکنم چون در این بحث و غیر این بحث مهم است:

اصل این اصطلاح از مرحوم شیخ انصاری است. این چهار نوع کردن مبدعش جناب شیخ انصاری است. بعد از شیخ انصاری مبنا کلام ایشان بوده است اما در تبیین بالخصوص حکومت و ورود یک سری اختلافات دیده می شود که چطوری این دو را از هم جدا کینم. آنچه که من عرض می کنم و غرضم هم این است که از نظر مثال با نحن فیه تطبیق بشود. عرض من این است که:

1. تشخیص موارد تخصیص از تخصص با دیدن هر دلیلی روشن می شود که این مورد خروجش تخصیص است یا تخصص، چون تخصیص یعنی خروج حکمی و تخصص یعنی خروج موضوعی.
2. تشخیص تخصیص از حکومت تضییقیه هم خیلی جای تامل و بحث ندارد، چون تخصیص نگاه به عقد الحمل قضیه است، حکومت تضییقی نگاه به عقد الوضع است. منتها باز هم نفی حکم است به لسان نفی موضوع و لذا می گویند این گونه حکومت لباً تخصیص است اگر چه اصطلاحا تخصیص با حکومت تضییقیه فرق دارد.

اکرم العلما، و لا تکرم الفساق من العلما؛ این تخصیص است.

الفاسق لیس بعالم این می شود حکومت تضییقی.

در این ها هم خود دو دلیل را دیدن کافی است معمولا.

1. تشخیص تخصص از ورود تضییقی هم باز خیلی بحث ندارد و با خود ادله معلوم می شود، اگر گفت اکرم النحویین، صرفیین تخصصا خارج است. اگر گفت اکرم الهاشمی غیر هاشمی تخصصا خارج است.

ورود تضییقی آن جا است که به ضمیمه تعبد خارج اش می کنیم در این گونه موارد خیلی ما مشکل نداریم.

عرض ما بیشتر جایی است که تشخیص این موارد با یک جمله به تنهایی ممکن نیست، باید قرائن و شواهد دیگر را هم ببینید تا بگویید این جا ورود است یا حکومت و الا من می توانم یک جمله را به شما بگویم هم ورود را برش تطبیق کنم و هم حکومت و اشتباهات از این جا شروع می شود که خیال می شود تشخیص این موراد فقط به همین دو روایت است نخیر یک پیش زمینه هایی نیاز است که باید ان ها را ملاحظه کرد.

مثلا کجا حکومت توسعه ایی است، کجا ورود توسعه ایی است ... در این گونه موارد غیر از خود ان دو دلیلی که داریم نسبت سنجی می کنیم باید امور دیگری هم ملاحظه شود که بگوییم ورود است یا حکومت.

مثلا شما شنیده اید که فرموده اند الطواف بالبیت صلاةً مصداق حکومت توسعه ایی است. آیا این را فقط از این جمله در می آورید؟ حکومت را معنا می کنیم به نظارت یک دلیل بر دلیل دیگر و توسعه در ناحیه موضوعش. الطواف بالبیت صلاة. ناظر است به ادله صلاة و توسعه در ناحیه موضوع و همان احکام نماز در طواف هم ساری و جاری می شود.

تعریف ورود هم این بود که یک دلیل ناظر به دلیل دیگر باشد و بیاید در ورود توسعه ایی یک موردی را واقعا داخل مورود بکند اما بالتعبد، در الطواف بالبیت صلاة تعبد و وورد واقعی هم هست. کجای این نوشته من حکومتم یا ورود؟

این را از اینجا تشخیص نمی دهید این را می روید سراغ احکام صلاة دو حالت دارد یک وقت به این نتیجه می رسید که تمام احکام نماز از اول تا اخر برای طواف هم هست، یک وقت می بینید نه تنها در یک یا چند جنبه مشارکت دارند نه این که کاملا با هم یکی باشند. این فرق می کند در پاسخ ما که ان جمله حکومت باشد یا ورود.

اگر یکی دو احکامش مثل هم بود حکومت است اما اگر دیدید این دقیقا شده است نماز، یعنی یک نماز تعبدی درست کردید، طواف واقعا در عالم خارج نماز نیست، منتها شارع آمده است یک حقیقتی را تعبدا جزان حقیقت دیگر کرده است. شاهدش هم این است که همه احکام صلاة در طواف هم هست. اشتباه ما این است که وقتی می خواهیم موارد این ها را از هم جدا کنیم فقط به الطواف بالبیت صلاةً نگاه می کنیم و ان پیش فرض ها و موارد دیگر را ملاحظه نمی کنیم.

حال چون ما می دانیم از خارج تمام احکام نماز برای طواف نیست این می شود حکومت.

مثلاً لا ربا بین الوالد و الولد که این حکومت تضییقی است که ربای لغوی هست، میخواهیم ان ربایی که شارع موضوع قرار می دهد حرمت ان چیست؟ اگر گفتید لا ربا بین الوالد و الولد نفی حکم است به لسان نفی موضوع. این حکومت است. اما اگر گفتید حقیقتا در کتاب قانون شرع، اصلا ربای بین پدر و پسر ربا نیست. موضوع را کلا بر می دارم این می شود ورود تضییقی و این را وقتی تشخیص می دهیم که به ادله ربا مراجعه کنیم.

حال در مباحث خودمان، اگر شما یک جمله داشتید لا تتبعوا من الظنون، بعد در جای دیگر گفت، پیروی از خبر واحد اشکالی ندارد، این لسان تخصیص است و هیچ مشکلی هم ندارد.

تخصص ان جاست که ما دلائل قطعیه و نقلیه داشته باشیم که از قطع باید تبعیت کنیم این می شود تخصص چون خبر عادل که قطع نیست.

سوم؛ مولا فرمود لا تتبعوا من الظنون. از طرف دیگر گفت الخبر الواحد علمً. کافی است که بگوییم حکومت است یا ورود؟ خیر. باید ببینیم چطور خبر واحد شده است علم؟ آیا همه آثار علم بر او داده شده است که بشود ورود توسعه ایی یا نه اگر فقط در یکی دو آثار خبر واحد نازل منزله علم شده است این می شود حکومت توسعه ایی. این جا دیگر یکی دو دلیل برای شما کافی نیست تا ببینید حکومت است یا ورود.

چهارم؛ مولا بگوید لا تتبعوا من الظنون. و بگوید خبر الواحد لیس بظن. خب باز باید برویم تتبع کنیم، آیا وقتی که می گوید ظن نیست آیا آثار مهم ظن یکی دو تایش بر خبر واحد وارد نیست که بشود حکومت تضییقی یا هیچ کدام از آثار ظن برش وارد نیست که بشود ورود تضییقی.

خلاصه عرض بنده این است که نیاییم مثال هایی بزنیم که می تواند به یک اعتبار حکومت باشد و به یک اعتبار ورود و بعد با هم بجنگیم که آیا این جا حکومت است یا وورد. باید با ان پیشفرض ها بسنجیم.

آنچه عرض کردم انجایی است که بنا است با دلالت مطابقیه کار را حل کنیم.

حال بر فرض این که ما مفهوم شرط داشته باشیم و حجت باشد، دو حالت داریم:

گفته باشد اگر فاسق خبر اورد تبین کنید، مفهوم اگر عادل خبر اورد تبین نکنید. همین را می گفت و تمام. بعد گاهی ممکن است که نه مثل آیه مشتمل بر تعلیل باشد، ان تصیبوا قوماً بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین. این جا اصلا نسبت سنجی بین مفهوم شرط با مفهوم تعلیل غلط است که تخصیص است ورود است یا حکومت است. اینجا چون تعلیل امده است نیاید مفهوم را جدا حساب کنید و تعلیل را جدا. تعلیل هم مفهوم آیه را معنا می کند و هم منطوق را. تعلیل نمی گذارد منطوق و مفهوم رها باشد . می گوید منم که اصل آیه هستم . ان تصیبوا قوما بجهالة. بالاخره ان چه که مراده ماست این است که کاری نکنم که سفاهت باشد یا کاری نکنم که جاهلانه یعنی ضد علم باشد. این مهم است که این باعث پشیمانی است.

با وجود این تعلیل به این نتیجه می رسید که اگر گفت ان جائکم فاسق بنباء فتبینوا چون خبر فاسق را بدون تبین عمل کردن مساوی است با جهالت و ندامت. مفهوم اش این است هر جا تبین نکردی واین عدم تبینت مساوی با جهالت بود، توبیخ می شوی البته تبین داریم تا تبین. خبر فاسق را تبین می کنیم مبادا به جهالت و ندامت بیافتیم چون او شاید دروغ گفته باشد. این در عادل نیست.

نهایتا ایه با این تعلیل می گوید ان تبینی که برای خبر فاسق است ان تبین در خبر عادل نیست اما نمی آید بگوید اصلا تبین نیست تا مفهوم بیاید بر تعلیل غالب شود. ان چیزی که در این جا معنای آیه را درست می کند همان تعلیل آیه است و نباید بگذارید این تعلیل بی اثر بماند و امدنش برای این است که بدانید تبین جایی که منجر به ندامت یا جهالت است لازم است.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین.